

□ احوالات شخصی بزرگ مردان صحنه‌ی اندیشه، سیاست، فرهنگ، اجتماع و تاریخ گاه عظمت‌های پنهان و ارزش‌های والا و کشف ناشده‌ی شخصیت آنها را پدیدار می‌کند و حس عظمت مجدد را در مخاطب برمی‌انگیزد و گاه برعکس حجتی بر حقارت‌ها، میان مایه‌ها و لایه‌های غیر اخلاقی پنهان در باطن آنان می‌گردد. میان جلوه‌های باطن و صورت ظاهر البته ارتباطی ناگسستگی وجود دارد که فهم آن جلوه‌ها به درک این صور بسیار مدد می‌رساند. گاه ابهت‌های دروغین را می‌زاید و گاه بر عظمت‌های نهفته پرتو می‌افکند.

کتاب «هانا آرنت و مارتین هایدگر» با طرح گفتگوهای نوشتاری و گفتاری هانا آرنت و مارتین هایدگر، امکان تازه‌ای برای شناخت دقیق‌تر صورت ظاهر اندیشه و فلسفه‌ی هایدگر فراهم می‌آورد. به خصوص که نویسنده در طرح نامه‌ها و گفتگوها به داوری نمی‌نشیند و همه‌ی جوانب احتمالی را در نظر می‌گیرد. - البته با علم به شواهد و اسناد موجود، واقعیت هایدگر نازیست را انکار نمی‌کند - این عدم داوری نویسنده به خواننده‌ی آشنا یا هایدگر فرصت می‌دهد تا خود به قضاوت و داوری درباره‌ی این فیلسوف مغرب زمین بنشیند. فلسوفی که شاید برای اولین اسطوره‌ی غرب سستی و افول تمدن غرب را به غرب‌ستیزان ارایه داد.

این کتاب شامل چهارده فصل کوتاه است. نویسنده در این چهارده فصل سه دوره‌ی رابطه‌ی هانا آرنت و مارتین هایدگر را مرور می‌کند. دوره‌ی نخست، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ است. دوران شور عاشقانه. در این دوره هایدگر علیرغم شور و التهابی که نسبت به دانشجوی جوان هجده ساله‌اش دارد، خواهان به خطر افتادن موقعیت و حیثیت اجتماعی و دانشگاهی‌اش نیست و همسرش را نیز در جریان وقوع چنین عشقی قرار نمی‌دهد. اگرچه سالها بعد ادعا می‌کند که اگر همسرش از این هدیه و موهبت ناگهانی باخبر می‌شد، بسیار خشنود می‌گردید. در این دوره آرنت نقشی کاملاً منفعل دارد و سر سپرده‌ی محض هایدگر است. عشق به جای این که او را جسور و

بی‌باک گرداند (آن چنان که در باطن و در اعتقادات فلسفی و سیاسی‌اش بود) او را در ترس دوران کودکی و نوجوانی‌اش ابقا می‌کند. چنین حالتی بیش از هر چیز ناشی از رفتار هایدگر بود. او کیش پرستی را از رابطه‌ی استاد - دانشجویی به رابطه‌ی عاشقانه‌اش با آرنت منتقل کرده بود.

در دوره‌ی نخست هایدگر، وقت ملاقات تعیین می‌کرد، نظر می‌داد - ملاقات را منتفی می‌کرد و در همه‌ی این حالات آرنت فقط محبوبی گوش به فرمان بود. در خلال این سلطه‌گری‌ها، هایدگر مصالح خود را نیز ارجح می‌دانست و هرگاه احساس خطر می‌کرد، از آرنت دوری می‌جست. به همین سبب یک سال پس از آشنایی، بر تصمیم آرنت برای انتقال به دانشگاه فرایبورگ تأکید کرد و او را که بهترین دانشجوی‌اش می‌دانست، به عنوان جوانی که نتوانسته به لحاظ علمی و درسی توانایی لازم را برای ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه ماربورگ به دست آورد، به رفتن به دانشگاهی دیگر تشویق کرد. هانا آرنت هنوز نمی‌توانست به آن چه در خلال رابطه‌اش در جریان بود، پی ببرد.

دوره‌ی دوم رابطه آنها از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۰ بود. دوره‌ی سوم که با مرگ این هر دو با اندک فاصله‌ی زمانی به پایان می‌رسد، سالهای پس از جنگ جهانی و شکست حزب نازی را در بر می‌گیرد ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵. اگر در آن دو دوره آرنت نقشی کاملاً منفعل داشت، در این دوره که زنی پنجاه ساله شده بود، در تجدید رابطه پیشقدم شد. آرنت به علت کمبودهای عاطفی دوران کودکی و نوجوانی‌اش و به علت بهره‌مند نبودن از عطوفت خانوادگی و عدم امنیت و بی‌پناهی، نیاز به یک پایگاه امن و عاطفی داشت. هایدگر با دو نامه‌ی پی‌درپی در نخستین ماه‌های دانشجو شدن آرنت در دانشگاه ماربورگ - در حالی که فقط هیجده سال داشت - رد پای چنین پناهگاهی را به او نشان داد.

هایدگر در مقام استادی به نام و تأثیرگذار، در درون از یک سو گرفتار باورهای خشک و دگمی است که یا در دوران تعلیم و تربیت نوجوانی و جوانی‌اش در آیین کاتولیک کسب کرده و یا از نظام پروسی حاکم بر فضای

فرهنگی آلمان. از سوی دیگر او شاهد انحطاط و نابودی آلمان به منزله‌ی نژاد برتر است. همسر او نیز دختر یک نظامی پروسی است. او همان اصول خشک نظام پروسی را که در عمق جان‌ش ریشه دوانده، بر خانه اعمال می‌کند و مدام هم مورد تأیید همسرش - مارتین - قرار می‌گیرد. در واقع هایدگر نیز از درون ارزشهای سیستم نظام پروسی را باور دارد و به آنها گردن می‌نهد. همین ارزشهاست که رابطه‌ی استاد - شاگردی هایدگر با دانشجویانش را تعیین می‌کند. رابطه‌ی سلطه‌جویانه و یک طرفه که به دانشجو هرگز اجازه‌ی اظهار نظر نمی‌دهد و تا ابد دانشجو در برابر استاد در مقام سکوت و تأیید و پذیرش باقی می‌ماند. از همین روز بود که دانشجویان هایدگر یا باید تا ابد گوش به فرمان او باشند و یا راه خصومت پیش گیرند. در این رابطه مجالی برای مفاهمه نیست. همین رابطه سلطه‌جویانه استاد - شاگردی به ساحت عشق آرنت و هایدگر نیز سایه می‌افکند و به شدت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد نباید فراموش کرد که بسا توجه به «خاستگاه‌های توتالیتراریستی» برخی اندیشه‌های هایدگر، خشونت و غضب او نسبت به آرنت فقط ناشی از استقلال رأی آرنت نبود، بلکه متأثر از خود اندیشه نیز می‌شد. آرنت با دو کتاب موقیقت‌آمیزش به نام «خاستگاه توتالیتراریسم» و «شرایط انسانی» نه تنها استقلال اندیشه بلکه استقلال وجودی‌اش از هایدگر را نیز اعلام کرد. او در عبارت شعرگونه‌ای که به جای تقدیم نامه همراه کتاب «شرایط انسانی» برای هایدگر فرستاد، خشم او را بیش از پیش برافروخت. خشم هایدگر از این بابت بود که: «به خود جرأت داده بود مانند یک آدم مستقل فکر و عمل کند.» ص ۱۳۴

بعد از پایان جنگ جهانی دوم هایدگر در محافل رسمی و خصوصی به اثبات حقانیت خویش پرداخت. در این دوره که بیش از ۶۰ سال داشت. در رابطه‌اش با آرنت هم چنان در صدد تحمیل خواسته‌های خود بود. این استاد در آخرین دوره‌ی حیاتش برای احیای شخصیت خود در جامعه‌ی آلمان و جهان نیاز به دفاع و حمایت کسانی داشت که از چهره‌های محبوب و مقبول



پرتال جامع علوم انسانی

## هانا آرنت و مارتین هایدگر

- الزبتیا آتینگر
- ترجمه: عباس مخبر
- نشر مرکز
- چاپ اول ۱۳۷۷

● معصومه علی‌اکبر

برخوردار باشند. آرنت و یاسپرس هم به لحاظ اندیشه و شخصیت و هم به لحاظ تمایلات ضد یهودی ستیزی از این محبوبیت و مقبولیت برخوردار بودند. هر دو صادقانه و با تمام قوا کوشیدند تا گذشته‌ی سیاسی او را در پرتو نشر آراء فلسفی‌اش توجیه و محو کنند.

به باور نگارنده همت و تلاش یاسپرس و آرنت در احیای هایدگر و نادیده گرفتن گذشته‌ی حزبی او، معطوف به وجه فیلسوف بودن اوست. آن چنان که در کتاب مشاهده می‌کنیم. در دوره‌ی سوم آرنت نقش فعالی در ایجاد رابطه‌ی مجدد دارد و از آن «دوشیزه آرنت» منفعل بسیار فاصله می‌گیرد. در این جا دیگر از آن شور جوانی و احسانات عاشقانه خبری نیست، برخوردار او بیشتر خردورزانه است. یکسره اوقات خود را صرف تنظیم و ترجمه و پیدا کردن ناشران داخلی و خارجی برای هایدگر می‌کند. حتی همسرش بلوشر او را تشویق می‌کند تا موقعیتی فراهم آورد که هایدگر در آرامش روحی و ذهنی و با اعتماد به آینده‌اش کتاب «چه چیز تفکر نامیده می‌شود؟» را کامل کند. آرنت و یاسپرس هر دو متوجه انحطاط آلمان بودند. هر دو تمدن غرب و اروپا را نقد کرده و به نفی هر نوع ایده‌نولوژی توتالیتریستی پرداختند. در عین حال هر دو می‌کوشیدند تا جای خالی دین و ایده‌نولوژی را با فلسفه پر کنند و تنها فلسفه‌ی هایدگر از عهده‌ی چنین کاری برمی‌آمد. به نظر آرنت کمونیسم و فاشیسم به یکسان آینده‌ی بشریت را تهدید می‌کردند، اما همه‌ی این‌ها سبب نگشت که این شاگرد و معشوق هایدگر و آن دوست و همکار سابق او - یاسپرس - به نوآوری‌ها و امتیازات مثبت فلسفه‌ی هایدگر بی‌توجه بماند و به بهانه‌ی مخالفت با اندیشه‌ها و عملکردهای حزبی و ایده‌نولوژیک او آلمان را در سرایشی انحطاط افتاده بوده از فلسفه‌ی هایدگر محروم سازند.

بسدون شک شناخت دقیق و همه‌جانبه‌ی اندیشمندان و پیشگامان وادی نظر و فلسفه، مستلزم آگاهی و اطلاع از همه‌ی وجوه درونی و بیرونی و علل و انگیزه‌های عاطفی و شخصیتی و ذهنی است. بی‌بردن

به این علل و انگیزه‌ها سبب نمی‌شود که عظمت‌ها و ردیلت‌ها نادیده انگاشته شده و یکی قربانی دیگری شود. در مورد هایدگر نیز چنین باید باشد. اگرچه داوری از منظر انسانیت و اصول اخلاقی و نیز از منظر عضو حزب ناسیونال سوسیالیسم بودن به نفع هایدگر تمام نمی‌شود و گذشته‌ی منفی او را به رخ می‌کشد و او را محکوم می‌سازد، اما این داوری اخلاقی و ارزشی نمی‌تواند مانع از یک داوری عالمانه درباره‌ی اندیشه‌های فلسفی محض او بشود. این شیوه‌ی نقادی و داوری، شیوه‌ای است که ما ایرانی‌ها به شدت با آن بیگانه‌ایم. همواره مرزها را مخدوش می‌کنیم و در ترکیبی ناهماهنگ به قضاوت دست می‌یازیم. اصولاً برخلاف توصیه‌ی بزرگ مرد اندیشه و سیاست، علی (غ)، بیش از آن که به اصل حرف بیندیشیم، به این که چه کسی آن را به زبان رانده توجه می‌کنیم و بر همان اساس هم بر کرسی داوری می‌نشینیم. یکی از علل و انگیزه‌های طرح ناقص اندیشه و شخصیت هایدگر از یک سو ناشی از کرایشی به تأملات توتالیتریستی هایدگر است که به عنوان یک عضو حزب ناسیونال سوسیالیسم به این تأملات متهم گشت و از سوی دیگر متوجه غرب ستیزی اوست؛ غرب ستیزان ما به تبع عادت مألوف برای اثبات حقانیت خود و نظریاتشان از اندیشه‌های غرب مدد می‌جویند و در این مدد جستن هیچ ابایی از طرح ناقص و مبهم آنها ندارند. چنان که پست مدرنیسم به سیاق اینان عبارتست از یک غرب ستیزی تمام عیار. در حالی که حقیقت پست مدرنیسم که صد در صد غربی است، ماهیتی کاملاً نقادانه دارد نه ستیزه‌جویانه. فضای فرهنگی و اندیشه‌گی جامعه‌ی ما - به خصوص در سطح آکادمیک و دانشگاهی‌اش - همانقدر از شناخت دقیق و همه‌جانبه و روشن اندیشه‌های پست مدرن دور مانده که از شناخت روشن و واضح هایدگر و سایر اندیشمندان این نیم قرن اخیر.

مترجم در پیش گفتار کتاب می‌پرسد. «چرا هیچ کتابی از هایدگر تاکنون به فارسی ترجمه نشده است؟ در حالی که هایدگر دست کم از نظر عده‌ای از

اندیشمندان این دیار، در حد یکی از قدیسین محترم شمرده می‌شود.» این که گروه کثیری از این اندیشمندان این جا و آن جا سخنان خود را به کلمات هایدگر مزین می‌کنند، از بد حادثه نیست، بلکه نشانگر یک ضعف عمومی خواسته - و خوش بین اگر باشیم ناخواسته - در بخشی از سیستم آکادمیک و دانشگاهی علوم انسانی ماست. عدم ترجمه آثار دست اول فقط متوجه هایدگر نمی‌باشد. در این دو دهه‌ی اخیر به خصوص به جای پرداختن مستقیم به کتاب‌ها و آرای اصیل فلاسفه و اندیشمندان مغرب زمین به ترجمه و طرح نظریاتی درباره‌ی آنها و ترجمه‌ی برخی از مصاحبه‌های آنان در مجلات بسنده می‌شود. به همین دلیل است که تفاوت فاحشی میان تصویر واقعی اندیشمندان غربی با تصویر ایرانی شده‌ی آنان به چشم می‌خورد.

در پایان بد نیست به بعضی اشکالات کتاب نیز اشاره شود. اشکال اول به نویسنده‌ی کتاب باز می‌گردد که با دسترسی داشتن به مجموعه‌ی نامه‌های آرنت و هایدگر، تنها به گزیده‌های کوتاه اکتفا کرده و راه بازشناسی دقیق‌تر این دو فیلسوف را سد می‌کند. در گزیده‌ها احتمال خطا بیشتر است. حال آن که نامه‌های کامل می‌تواند مورد تحلیل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی واقع شده و شناخت کامل‌تری به دست دهد و داوری را دقیق‌تر سازد. از این نقص تألیف که بگذریم، ترجمه‌ی کتاب نیز فاقد روانی و سلاست است. اگرچه زبان مترجم ساده است، اما غلط‌های نگارشی و ترکیب ناهماهنگ جملات و علائم نادرست دستوری و حتی غلط‌آمیزی در کتاب خودنمایی می‌کند. چنان که سیاق ترجمه نشان می‌دهد، ظاهراً مترجم محترم بی‌استمداد از ویراستار به چاپ کتاب همت گماشته‌اند. امید است در چاپ بعدی، این کتاب با ویرایش کامل و دقیق به خوانندگان عرضه گردد.

#### پانویس:

۱. ۳۹ پ ۲۶، ۱ پ ۲۳، ۲ پ ۸۱
۲. ۸۵ پ آخر، ۹۳ پ آخر، ۱۰۵ پ اول. □



کتاب «هانا آرنت و مارتین هایدگر» با طرح گفتگوهای نوشتاری و گفتاری آرنت و هایدگر، امکان تازه‌ای برای شناخت دقیق‌تر صورت ظاهر اندیشه و فلسفه‌ی هایدگر فراهم می‌آورد. به خصوص که نویسنده در طرح نامه‌ها و گفتگوها به داوری نمی‌نشیند و همه‌ی جوانب احتمالی را در نظر می‌گیرد